



---

## سی سال پس از فروپاشی بلوک شرق به نام آرمان کمونیستی

---

نوشته‌ی کاترین ساماری  
ترجمه‌ی هیمن رحیمی و کیوان مهتدی

یکی از ایده‌های پذیرفته‌شده که پس از فروپاشی دیوار برلین به یک «حقیقت» تبدیل شد، این بود که مردم در بلوک شرق کمونیسم را لعن و نفرین می‌کردند؛ اما همزمان برده‌وار پیرو آن بودند. حال آنکه بسیاری از جنبش‌های اجتماعی در بلوک شرق عمیقاً خواستار سوسیالیسم اصیل بودند.

مقدمه مترجمان: فروپاشی دیوار برلین که بسیاری از چپ‌ها آن را بزرگترین تراژدی قرن بیستم و جناح لیبرال تحت عنوان پیروزی لیبرالیسم بر کمونیسم قلمداد می‌کند، یکی از مناقشه برانگیزترین رویدادها

در تاریخ قرن بیستم است. از طرفی، جریان مدافع سرمایه‌داری طوری صحبت می‌کند که گویی کل ساختار حاکمیتی در اروپای شرقی از ابتدا محصول کودتا و دخالت نظامی شوروی بوده، و از سوی دیگر مدافعان شوروی فروپاشی را صرفاً یک توطئه بین‌المللی سرمایه‌داری علیه سوسیالیسم قلمداد می‌کنند. همچنین نقل مشهوری از آن سالها هست که می‌گفت کشورهای اروپای شرقی تنها با یک حرف سقوط کردند؛ چرا که تنها روی حرف بنا شده بودند. در قریب به اتفاق این استدلال‌ها به ندرت اشاره‌ای به جنبش‌های اجتماعی و کارگری می‌شود که در قلمرو این کشورها موجود بود، گویی این جنبش‌ها نقشی در تاریخ بلوک شرق نداشتند. زاویه‌ای که در این مقاله به آن پرداخته شده نگاهی به جنبش‌های کارگری و شورایی است که قلب تپنده پویایی اجتماعی این کشورها را تشکیل می‌داد. اتفاقاً ریشه تاریخی این جنبش‌ها در متن یک سوسیالیسم اصیل جای دارد. بنابراین این مقاله به دنبال یافتن آرمان کمونیستی در درون جنبش‌های کارگری در کشورهای اروپای شرقی است که تحلیلگران پروغرب و پرورشوروی ارزشی برای آن قائل نیستند، و نشانه‌های این آرمان را در جنبش‌های بزرگ کارگری در دوران جنگ سرد می‌جوید.



فروپاشی بلوک شرق در ۱۹۸۹-۱۹۹۱ هنوز هم در قالب مجموعه‌ای از کلیشه‌های ساده‌انگارانه به تصویر کشیده می‌شود (۱). تحلیلگر سیاسی بریتانیایی، تیموتی گارتون اش<sup>۱</sup> می‌گوید که «در سال ۱۹۸۹ کشورهای اروپایی مدل جدیدی از انقلاب خشونت‌پرهیز تحت عنوان انقلاب مخملی ارائه دادند» (۲) که تصویری کاملاً در تقابل با طوفان فتح کاخ زمستانی در اکتبر ۱۹۱۷ ارائه می‌داد. بیشترین استقبال از این مدل جدید را می‌توان در چکسلواکی و در آثار واتسلاف هاول<sup>۲</sup> دید، نمایشنامه نویس معترضی که سال‌ها

1- Timothy Garton Ash

2- Václav Havel

زندانی بود و نهایتاً در سال ۱۹۸۹ رئیس‌جمهور شد. در واقع این تفسیر نقش بسیار عمده‌ای برای ایدئولوژی لیبرال و نمایندگان آن در پیروزی غرب در جنگ سرد قائل است.

هاول خودش به این تفسیر باور نداشت. او گفت: «در ۱۹۸۹ مخالفین آمادگی نداشتند... و ما هنوز تأثیر بسیار کمی روی خود رخدادها داشتیم.» برای تعیین عامل تعیین‌کننده، او نگاهش را کمی بیشتر به سمت شرق چرخاند. «اتحاد شوروی دیگر نمی‌توانست مداخله کند، مگر با تن دادن به یک بحران بین‌المللی و کنار گذاشتن تمام و کمال سیاست جدید پرسترویکا (بازسازی)» (۳).

چند سال قبل از این ماجرا گارتون آش برای بازتاب ویژگی‌های ترکیبی ۱۹۸۹-۱۹۹۱ اصطلاح «اصقلاب»<sup>۳</sup> را ضرب کرد (که بر ساخته از اصلاحات<sup>۴</sup> و انقلاب<sup>۵</sup> است) (۴)، که بدین‌گونه است: چالشی برای ساختار سیاسی و اجتماعی-اقتصادی نظام موجود به معنایی سرمایه‌دارانه (انقلابی یا ضد-انقلابی با توجه چشم‌اندازهای موجود) که از طریق اصلاحات دیکته شده از بالا صورت می‌گیرد. منشور ۷۷<sup>۶</sup> (جبهه اپوزیسیون روشنفکری که هاول به آن متعلق بود) مقاومت قابل توجهی در برابر «نرمال‌سازی» چسکلوآکی تحت اشغال نشان داد. در حالی که [اعضای] گروه نامبرده نه روی مسائل اجتماعی-اقتصادی اجماعی داشتند و نه از حمایت هیچ گروهی با پایگاه اجتماعی واقعی برخوردار بود.

در واقع در بطن این رژیم‌ها بسیج‌های توده‌ای دموکراتیکی جریان داشت، من جمله: شورش‌های کارگری در ژوئن ۱۹۵۳ در برلین، شوراها کارگری در لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، بهار پراگ در سال ۱۹۶۸ (که با تولد شوراها کارگری چک استمرار یافت) و اتحادیه‌های انقلابی کارگری سولیدارنوشچ<sup>۷</sup> (همبستگی) در گدانسک<sup>۸</sup> لهستان در ۱۹۸۰. تفسیر لیبرال از ۱۹۸۹ سعی می‌کند این تاریخ را محو و یا

3- refolution

4- reform

5- revolution

6- Charter 77

7- Solidarność

8- Gdansk

تحریف کرده و سعی می‌کند تا آن را با تصویری ضدکمونیستی هماهنگ سازد. این جنبش‌های مردمی نه برای تأسیس دوباره سرمایه‌داری، بلکه برعکس به نام آرمان‌های سوسیالیستی مبارزه می‌کردند.

هرچند پایان سیستم تک حزبی محبوبیت داشت، اما چنان‌که اسلاوی ژیتک فیلسوف یادآوری می‌کند «آن سوی دیوار [برلین] مردم در رؤیای سرمایه‌داری به سر نمی‌بردند» (لوموند، ۷ نوامبر ۲۰۰۹). پیروزی سرمایه‌داری از یک میل و گرایش توده‌ای برنخاست، بلکه گزینه‌ای ساخته‌شده توسط نومن‌کلاتورا<sup>۹</sup> (صاحب منصبان) کمونیستی بود تا امتیازات ناشی از پست و مقام خود را به امتیازات مالکیتی تبدیل کنند. اگرچه «تغییر کیش وسیع»<sup>۱۰</sup> نخبگان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است (۵)، اما مطالعات بسیار کمی بر روی بنیان اجتماعی سیستم تک حزبی قدیمی صورت گرفته، که اگرچه از کنترل خارج شده بود، اما خواستار خصوصی سازی نبود.



## شوراهای کارگری در لهستان و مجارستان

روزنامه‌نگار و نظامی سابق کمونیست ویکتور فی<sup>۱۱</sup>، در سال ۱۹۸۰ مطرح ساخت که «چرا از بین همه کشورهای اروپای شرقی این طبقه کارگر لهستان است که در دوره‌های مختلف دست به مبارزه طبقاتی می‌زند و چرا در دوره حاضر دست به مبارزه زده؟» (۶). در همه‌ی آن نبردهای بزرگ استقلال لهستان با بسیج‌های قدرتمند کارگری روبه‌رو هستیم که پس از جنگ جهانی دوم هم رابطه‌ی ظریف و پیچیده‌ای را با حزب کمونیسم لهستان (حزب کارگران متحد لهستانی<sup>۱۲</sup>) و نیز با سیاست‌های متغیر کرملین در قبال احزاب کمونیستی اروپای شرقی حفظ کردند.

<sup>۹</sup> - nomenklatura: مجموعه افرادی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و سایر کشورهای بلوک شرق که مناصب کلیدی در بروکراسی کشور در همه زمینه‌ها، شامل دولت، صنعت، کشاورزی، تحصیل و غیره، را در دست داشتند و تنها با تأیید حزب کمونیست هر کشور می‌توانستند به آن مناصب برسند.

<sup>۱۰</sup> - grand conversion

<sup>۱۱</sup> - Victor Fay

<sup>۱۲</sup> - POUP

شکافی که در سال ۱۹۴۸ بین تیتو (ژوزف بروز<sup>۱۳</sup>) در یوگوسلاوی و ژوزف استالین پدید آمد در واقع تعارض میان سودای نوعی حاکمیت کمونیسم ملی و سیاست هژمونیک کرملین را برجسته کرد. این مسئله با پاکسازی «آنتی تیتو»یی در لهستان، بلغارستان، مجارستان و چکسلواکی همراه بود. پس از مرگ استالین در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در فوریه ۱۹۵۶ با معذرت خواهی و اعاده حیثیت عمومی جانشین وی (نیکیتا خروشچف) از کمونیست‌های یوگسلاویایی و تقبیح جنایات استالین همراه بود. به این ترتیب امیدی احیا شد که مسکو به رابطه برابری خواهانه، خواه ملی و خواه اجتماعی احترام می‌گذارد که از منظر تئوریک، این مسئله ساختار جهان شوروی را تشکیل می‌داد.

تا دهه ۱۹۸۰ همه قیام‌های بزرگ دموکراتیک، صریحاً و یا در عمل، خواهان کاهش شکاف بین واقعیت ستم بوروکراتیک و اصول سوسیالیستی بودند. بنابراین، ظهور شوراهای کارگری در لهستان و مجارستان در ۱۹۵۶ با تقاضای به حاشیه راندن رهبران استالینیستی همراه بود و از طرف بخش قابل توجهی از طرف همه احزاب حمایت می‌شد. با آشکار شدن محدودیت‌های استالین‌زدایی در شوروی، یوگسلاوی تیتو در ۱۹۵۶ تصمیم گرفت که از جنبش عدم تعهد حمایت کند، و در تضاد با برنامه‌ریزی متمرکز مرکزی، خود مدیریتی را به عنوان «راه یوگسلاوی به سوی سوسیالیسم» ترویج می‌کرد.

تا جایی که به لهستان مربوط می‌شد، مسکو سه نگرانی عمده داشت: نخست بازگشت پیروزمندانه ولادیسلاو گومولکا<sup>۱۴</sup> برای رهبری POUP در اکتبر ۱۹۵۶ (وی در سال ۱۹۴۸ از آن سمت کنار گذاشته شده بود)؛ دوم اشتراک‌زدایی از زمین‌ها؛ و دست‌آخراعی امتیازاتی به کلیسا. در نهایت، سابقه ایمان کمونیستی گومولکا و وعده او در مورد احترام به «برادر بزرگ شوروی»، کرملین را قانع کرد که تمرکزش را [به‌جای لهستان] روی مجارستان قرار دهد و مجارستان را به زانو دریاورد. هرچند لهستان از مداخله نظامی

13- Josip Broz

14- Władysław Gomułka

شوروی رهایی‌یافت، اما شوراهای کارگری در تنگنا قرار گرفتند؛ حتی با وجود اینکه حقوق خودمدیریتی در دانشگاهها پذیرفته شد، اما تهدید به چالش کشیدن این حقوق بعدها منجر به انفجار دانشجویی ۱۹۶۸ شد. در طول دهه ۱۹۶۰، اعتصابات کارگران برعلیه افزایش قیمت برنامه‌ریزی‌شده، بیانگر تعلق خاطر قدرتمند آنها به آرمان «برابری‌طلبی» و «ثبات شغلی» بود. این مسئله اساس همان چیزی بود که مایکل لوبوویتز اقتصاد دان<sup>۱۵</sup> در حکم نوعی قرارداد اجتماعی (بیگانه‌شده) تحلیل می‌کند که از طریق آن نظام تک‌حزبی تلاش می‌کند حاکمیت خود را به نام کارگران و روی شانه آنها، تثبیت کند (۷). مشروعیت سوسیالیستی، که تولیدکنندگان را به مالکین ابزار تولید ارتقا می‌داد، مکرراً بصورت ظهور شوراهای کارگری در محیط‌های کاری تجلی می‌یافت، در حالیکه امتیازات نومن‌کلاتورای کمونیست همزمان تقبیح می‌شد. رهبران هرگز بعنوان مالکین قانونی متصور نمی‌شدند. بلکه احیای مجدد سرمایه‌داری بود که به آنها واقعا قدرت مالکیت بخشید یعنی قدرت فروش کارخانه‌ها و روانه‌کردن توده‌ها به سمت بیکاری ناشی از سرمایه‌داری.



## حقوق اجتماعی و مالکیت

در همین حال، ساختار حزب-دولت از ابزار قدرت مدیریت شرکت‌ها برای تثبیت رژیمش به‌عنوان جایگزینی برای سرکوب ساده استفاده می‌کرد. اتحادیه‌های رسمی کارگری فعالیت خود را روی توزیع درآمد اجتماعی (به شکل غیرپولی و در کنار اشتغال در مجموعه شرکت‌های بزرگ) در قالب دسترسی به مسکن، سرویس‌های سلامت، مراکز تفریحی و فروشگاه‌ها متمرکز می‌کردند. در آخرین دهه عمر اتحاد شوروی، بیشتر از ۶۰ درصد درآمد کارگران از این صندوق‌های جمعی نشأت می‌گرفت (۸). تحت این سیستم، تمام انتخاب‌ها و مکانیسم‌های اقتصادی (شامل قیمت‌ها) به درستی همچون عملی سیاسی متصور می‌شد. پویایی

<sup>15</sup>- Michael Lebowitz

براندازانه‌ی اعتصاب‌ها نیز از همینجا ناشی می‌شد، اعتصاب‌هایی که تقریباً بی‌درنگ از مسائل اقتصادی به سمت مطالبه‌ی حق مالکیت و حقوق اجتماعی کشیده می‌شدند.

در حقیقت در دهه ۱۹۶۰ اصلاحات در برنامه‌ریزی متمرکز سعی در کاهش کارهای بیهوده و بهبود کیفیت اجناس تولیدی داشت بدون اینکه توجه چندانی به بهبود حقوق کارگران داشته باشد. در آن زمان مسئله صرفاً استقلال مدیریت شرکت‌ها و تشویق مدیران به کاهش هزینه‌ها بود که تهدیدی برای قرارداد اجتماعی به شمار می‌رفت. این تلاش‌ها به‌وسیله اعتصابات در لهستان مسدود شد و یا در نتیجه جنبش‌های اجتماعی منجر به بیشتر شدن آزادی‌ها و حق و حقوق کارگران در شرکت‌ها شد؛ نظیر آنچه در ۱۹۶۸ در چکسلواکی رخ داد. «سوسیالیسم بازار» در یوگسلاوی بر اثر موجی از اعتصاب‌ها و مبارزه‌های سیاسی (ژوئن ۶۸ بلگراد) که علیه نابرابری و «بورژوازی سرخ» صورت گرفت دچار وقفه شد. سرکوب خشونت‌آمیز اعتصاب‌های لهستان در ۱۹۷۰ منجر به سقوط گومولکا و جایگزینی وی با معدنکار قدیمی ادوارد گیئرک<sup>۱۶</sup> (رئیس جمهور از ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰) شد.

در لهستان، یوگسلاوی، مجارستان، رومانی و جمهوری دموکراتیک آلمان (RDA) مسدود کردن اصلاحات بازار در دهه ۱۹۷۰ منجر به گشایشی در واردات از غرب برای پاسخگویی به تقاضای مشتریان و همچنین بهبود کارایی تولید از طریق انتقال تکنولوژی [غربی] شد. بحران بدهی ارزی سنگین که همه‌ی این کشورها را تحت تاثیر قرار داد (۹) در لهستان خود را در قالب تلاش برای اصلاح قیمت‌ها بروز داد که در نهایت منجر به تشدید اعتصابات، برخوردها و مذاکرات برای ایجاد پایگاه‌های خود-سازماندهی کارگران در مقیاس ملی در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ شد.

در طول نبرد برای قانونی کردن سولیدارنوшچ، درون اتحادیه مستقل کارگری، قدرت جریان خودمدیریتی افزایش یافت (۱۰). اتحادیه مستقل با بیش از ۱۰ میلیون عضو که دو میلیون نفر از آنها عضو

<sup>16</sup>- Edward Gierek

حزب کمونیست بودند حق برگزاری کنگره در آگوست ۱۹۸۱ را بدست آورد. یک ضد قدرت، یک پروژه اجتماعی که ریشه در سوسیالیسم داشت و همچنین یک نظارت خودمدیریتی در انتخاب های اقتصادی داشت رشد می کرد (۱۱). پس چه چیزی در بین سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ اتفاق افتاد که «شوک درمانی» نئولیبرالی توانست بدون مقاومت چندانی پس از فروپاشی دیوار برلین اجرا شود؟

## دو جریان سولیدارنوشچ

روشنفکر مارکسیست لهستانی کرول مودزلفسکی<sup>۱۷</sup> که عمیقاً درگیر جنبش سولیدارنوشچ با نقش های مشاور و سخنگو بود، از درکی از دموکراسی صحبت می کرد که برخلاف تصور هاوول پشت درهای محیط کار متوقف نمی شود. مودزلفسکی در کتاب «ما سوار بر زین تاریخ چهار نعل تاختیم. اعترافات یک سوارکار فرسوده» (۱۲)... با هاوول از این حیث هم نظر است که مسیری که لهستان و دیگر کشورهای اروپای شرقی طی کردند به شدت متأثر از وضعیت شوروی بوده است. ولی از دید مودزلفسکی این بدان معناست که کارگران لهستانی دیگر نقش چندانی در پویایی سیاسی نداشتند. دلیل این امر استقرار حکومت نظامی توسط ژنرال وویچخ یاروزلسکی<sup>۱۸</sup> در دسامبر ۱۹۸۱ بود. مودزلفسکی برآورد می کند که پس از این ماجرا هشتاد درصد اعضای اتحادیه آن را ترک کردند (به اجبار زیرزمینی شدند) که منجر به تضعیف روحیه ی شدید عمیق و متفرق شدن یک نسل کامل کارگران شد.

او دو جریان سولیدارنوشچ را از هم تفکیک می کند. یکی از آنها اتحادیه «بزرگ» بود (همبستگی و برادری) که «فرزند سوسیالیسم بود» و می توانست «تاریخ را چهارنعل پیش ببرد». ظهور دومی نتیجه استحاله ای بود که با زیرزمینی شدن جریان [سولیدارنوشچ] به وجود آمد: آن یکی «دیگر یک جنبش توده ای کارگری نبود، بلکه به یک توطئه ی ضد کمونیستی نسبتاً محدود تبدیل شد.» از آن پس و با بازگشت این

17- Karol Modzelewski

18- Wojciech Jaruzelski





گروه به سمت فعالیت‌های قانونی که در پی «میزگرد» ۱۹۸۸<sup>۱۹</sup> (۱۳) صورت گرفت به «تضاد ارزش‌ها» دامن زد: همه چیز، «جمع‌گرایی و همبستگی» اتحادیه اصلی کارگران و آن شکلی از «آزادی بدون برابری و برادری» را از همدیگر جدا می‌کرد- از همین جا است که جریان جدید سولیدارنوشچ حامی کار متزلزلی بود که مورد تحسین روشنفکران لیبرال پروغربی قرار می‌گرفت.

مودز لوفسکی که این لحظه را لحظه جدایی روشنفکران و کارگران می‌دانست، می‌گوید که برای نخبگان جدید و قدیمی ۱۹۸۹، «غرب همچون کعبه آمال بود». دقیقاً در لحظه پیروزی انتخاباتی ۱۹۸۹ «تقریباً» همه احساس می‌کردند که مزه پیروزی را چشیده‌اند» اما «پس از آن شکست شروع می‌شود. درآمدشان، کارشان، پیوندهای جمعی‌شان در کارخانه‌های تعطیل‌شده، اطمینان از فردا و شأن اجتماعی را از دست می‌دهند.» «جمهوری خود مدیریتی لهستان» که در برنامه سولیدارنوشچ لحاظ شده بود با احیای سرمایه‌داری در تناقض بود. اما آیا [این جمهوری] می‌توانست در مقابل مداخله نظامی شوروی مقاومت کند؟



می‌توانیم به یک مطالعه‌ی تاریخی دیگر از تجربه‌ی ۱۹۶۸ چکسلواکی اشاره کنیم که به تاریخی گشوده راه می‌برد. کارل کوواندا<sup>۲۰</sup>، که خود از دانشجویان درگیر در قیام پراگ بود، می‌گوید تحلیل سنتی از این شورش نیروهای محافظه‌کار بوروکرات را که در اطراف دبیر حزب کمونیست چکسلواکی، آنتونین نووتنی<sup>۲۱</sup>، گرد آمده بودند در برابر نیروهای اصلاح طلب لیبرالی قرار می‌دهد که در جانشین وی، الکساندر دوبچک<sup>۲۲</sup>، تجلی می‌یافتند، و کل این درگیری را در بستر بازبینی اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده قرار می‌دهد. اما از دید کوواندا این شکاف سطحی در واقع شکاف دیگری را از نظر پنهان می‌کند که دست‌کم در شکل بخشیدن به گروه‌های

<sup>۱۹</sup> Round Table of 1989: «میزگرد مذاکرات» لهستان از ۶ فوریه تا ۵ آوریل ۱۹۸۹ در ورشو، لهستان برگزار شد. دولت مذاکرات با اتحادیه صنفی ممنوعه سولیدارنوشچ و سایر گروه‌های مخالف را آغاز کرد تا تلاش کند که ناآرامی‌های رو به رشد اجتماعی را خنثی کند.

<sup>۲۰</sup> - Karel Kovanda

<sup>۲۱</sup> - Antonín Novotný

<sup>۲۲</sup> - Alexander Dubček

پیشرو همانقدر مهم است. او بین دو گروه مختلف تمایز قائل می‌شود: گروه اول آنهایی که «در حوزه اقتصاد تکنوکرات و در عرصه سیاست لیبرال» بودند و «خواستار اصلاحات کنترل‌شده‌ای بودند که از بالا هدایت می‌شود». این افراد -درست مثل رقبایشان در گروه دوم- در «داخل و خارج حزب کمونیست چکسلواکی» حضور داشتند. و گروه دوم آنهایی که کوواندا «دموکرات‌های رادیکال» می‌خواند. از دید این دسته «مشارکت توده‌ای مردم شرط اساسی برای هر نوع تغییر واقعی و غیر تزئینی بود». امری که به نوبه‌ی خود پای مسئله‌ی بسیج کارگران را به میان می‌کشید.

### «سوسیالیسم با چهره‌ای انسانی»

برای تقویت محبوبیت اصلاحات بود که دوبچک ایده «سوسیالیسم با چهره انسانی» را مطرح ساخت که جنبش‌هایی از پایین می‌توانستند بی‌درنگ از دل آن ظاهر می‌شوند. مطابق اظهارات کوواندا، شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری (URO)، که یکی از بدنه‌های محافظه‌کار کشور به حساب می‌آمد، در هفته‌های ابتدایی ۱۹۶۸ حدود ۱۶۰۰ مصوبه از بخش‌های محلی دریافت کرد که پرسش از حقوق از دست‌رفته کارگران می‌کردند، من جمله در عملکرد خود اتحادیه‌های رسمی. روزنامه اتحادیه کارگری پرس<sup>۲۳</sup> یک کارزار تمام‌عیار در مورد «تقاضای اختیارات گسترده‌تر برای کارگران» به راه انداخت؛ در حالیکه در آوریل ۱۹۶۸، هفته‌نامه تأثیرگذار رپورتر<sup>۲۴</sup> ستونی را منتشر کرد که خواستار جنبش خودمدیریتی کارگری شده بود.

کارخانه‌های مختلف به خصوص دو کارخانه‌ی اچ‌کی‌دی<sup>۲۵</sup>، بزرگترین مجتمع صنعتی در شهر پراگ، و اشکودا<sup>۲۶</sup> در شهر پلزن<sup>۲۷</sup> قوانین و اساس‌نامه‌های عینی و ملموسی ارائه دادند. در آوریل ۱۹۶۸، کمیته

23- Práce

24- Reportér

25- ČKD

26- Škoda

27- Plzeň

مرکزی حزب کمونیست مجبور شد مسئله شورای کارگران را در برنامه خود ادغام کند. در یک مطالعه که همان سال در مجله میته مرکزی حزب کمونیست به اسم نوا میسل<sup>۲۸</sup> (روح جدید) منتشر شد، جامعه‌شناس میلوش بارتا<sup>۲۹</sup> با تمرکز بر ۹۵ شورا به این مسئله اشاره می‌کند که «پس از پیشرفت فرایند دموکراسی‌سازی در جامعه، ایده‌ی تاسیس کمیته‌های مقدماتی برای شوراهای کارگران با سرعت تمام در همه‌جا ریشه دواند و اشاعه یافت.» (۱۵). در آستانه ورود نیروهای شوروی به قلمرو چکسلواکی در ۲۱ آگوست ۱۹۶۸، «نزدیک ۳۵۰ انجمن کارگری می‌پنداشتند که از اول ژانویه ۱۹۶۹ شورای کارگری در رأس امور قرار می‌گیرند».

حتی پیش از این موج خودمدیریتی، پروژه اصلاحات با رهبری نیروهای تکنوکراتیک در حال محوشدن بود. مسئله بر سر موضع‌گیری بین محافظه‌کاری و اصلاحات نبود، بلکه بین دموکراسی رادیکال و بازگشت به فرمانروایی بوروکراتیک بود. تهاجم نظامی فقط این گرایش را تسریع کرد. کارخانه اچ‌کی‌دی در ناحیه ویسوتشانی<sup>۳۰</sup> میزبان کنگره مخفی حزب کمونیست بود که اشغال را محکوم و یک کمیته مرکزی جدید انتخاب کرد که توسط دویچک به رسمیت شناخته نشد، چرا که وی همراه سایر رهبران درگیر سازش با کرملین بودند. در این بستر کواندا تاکید می‌کند که «بهار پراگ فقط از این جهت توانست تا پاییز دوام بیاورد که نیروگذاری توده‌ای و مردمی اولیه داشت تا جایی که با استحاله کارخانه‌ها به سنگرهای دموکراسی اقتصادی همراه بود و شوراها حکم اولویت اصلی را داشتند».

در سپتامبر ۱۹۶۸، ۱۹ شورا وجود داشت؛ از اول اکتبر، ۱۴۳ شورای دیگر شروع به کار کردند. در انتهای اکتبر در حالیکه تانک‌های پیمان ورشو (۱۶) در خیابان‌ها گشت می‌زدند، حکومت که هنوز توسط دویچک رهبری می‌شد، بدون آنکه از طرف شوروی دستوری داده شود؛ اعلام کرد که «پیگیری این تجربه مناسب نیست». نتیجه این امر منجر به اعتصاب اتحادیه‌ها شد که مورد توجه مطبوعات قرار گرفت. کواندا

28- Nová Mysl

29- Milos Barta

30- Vysočany

یادآوری می‌کند که در ژانویه ۱۹۶۹ (چندین ماه پس از اشغال) «شوراها بیشتر از ۸۰۰ هزار نفر که معادل یک ششم نیروی کار (خارج از بخش کشاورزی) بودند را نمایندگی می‌کردند». شوراهاى دیگری هم در بهار ۱۹۶۹ همچنان در حال شکل‌گیری بودند. در اواخر ژوئن، وجود ۳۰۰ شورا و ۱۵۰ کمیته مقدماتی من جمله در بزرگترین کارخانه‌های کشور گزارش شده بود. بیش از نیمی از آنها عضو حزب کمونیست بودند.

### برای یک «دموکراسی رادیکال»

اما سرکوب شروع شده بود. از ژانویه ۱۹۶۹، هیئت رئیسه حزب اعتصابات کارگری و دانشجویی را محکوم کرد. دانشجویان پالاک<sup>۳۱</sup> در ۱۶ ژانویه خود را به آتش کشید. در ۱۷ آوریل دوبچک از سمت خود برکنار شد. در طول تابستان ۱۹۷۰، شوراهاى کارگری که در ابتدا به شکل غیررسمی خفه شده بودند، ممنوع شدند. [فرآیند] «نرمال‌سازی» کامل شده بود.

یاروسلاو شاباتا، یکی از اعضای جریان مدافع خودمدیریتی حزب کمونیسم که در کنگره‌ی مخفی آگوست ۱۹۶۸ به عنوان یکی از اعضای کمیته مرکزی انتخاب شده بود، می‌گوید: کمونیست‌های چکسلواکی «باید [بابت حضورشان] در کنگره‌ی ویسوتشانی که نقض پیمان ورشو را محکوم کرد به خود ببالند» ولی چندان جای افتخار نیست که این کنگره در تضعیف دموکراسی رادیکال خودمدیریتی نقش داشته و آنها در این امر سهیم بوده‌اند. (۱۷).

شاباتا توضیح می‌دهد که او منشور ۷۷ را بدین دلیل امضا کرد که یک «دموکراسی رادیکال» در درون جنبش کمونیستی نیز مورد نیاز بود. با این وجود، بعد اجتماعی چنین دموکراسی‌ای خیلی کار داشت که درون منشور ۷۷ مورد اجماع قرار گیرد. به ویژه با توجه به اینکه این دموکراسی، اقتصاد را تابع انتخاب‌های جمعی می‌کند که در زمینه‌ای از مناسبات اجتماعی برابری خواهانه رشد یافته باشد. این دموکراسی رادیکال

<sup>31</sup>- Jan Palach

کاملاً ناسازگار با برخوردی است که با کارگران در «سرمایه‌داری واقعاً موجود» و «بازسازی اروپایی» که پس از ۱۹۸۹ ظهور کرد، صورت گرفته است.

خانم کاترین ساماری یک اقتصاددان و نویسنده کتاب «کمونیسم، دموکراسی و کمون‌ها» (*Communism, Democracy & The Commons (co-ed)*) در سال ۲۰۱۹ است که توسط انتشارات Merlin Press & Resistance Books به چاپ رسیده است.

این متن ترجمه ای است از مقاله:

In the name of the communist ideal/ Translated from French to English by Bernard Gibbons/ *Le Monde diplomatique*/ May 2020.

#### پی نوشت‌ها:

- (1) See Jérôme Heurtaux and Cédric Pellen, *1989 à l'est de l'Europe, une mémoire controversée*, Éditions de l'Aube, La Tour-d'Aigues, 2009.
- (2) Timothy Garton Ash, '[1989 changed the world. But where now for Europe?](#)', *The Guardian*, London, 4 November 2009.
- (3) 'Vaclav Havel: "Le régime s'effondrait d'heure en heure"', *Le Figaro Magazine*, Paris, October 31, 2009.
- (4) Timothy Garton Ash, *We the People: The Revolution of '89 Witnessed in Warsaw, Budapest, Berlin and Prague*, Penguin, London, 1993.
- (5) Georges Mink and Jean-Charles Szurek, *La Grande Conversion. Le destin des communistes en Europe de l'Est*, Seuil, coll 'L'épreuve des faits', Paris, 1999.
- (6) See Victor Fay, '[Unicité du pouvoir politique, pluralité sociale et idéologique](#)', *Le Monde diplomatique*, August 1980.
- (7) Michael A Lebowitz, *The Contradictions of 'Real Socialism': The Conductor and the Conducted*, Monthly Review Press, New York, 2012.
- (8) David Mandel, 'Perestroïka et classe ouvrière', *L'Homme et la Société*, no 88-89, Paris, 1988.
- (9) See François Gèze, '[Le poids de la dépendance à l'égard de l'Occident](#)', *Le Monde diplomatique*, October 1980.
- (10) See Zbigniew Kowalewski, *Rendez-nous nos usines ! Solidarność, le combat pour l'autogestion ouvrière*, La Brèche-PEC, Paris, 1985.



(11) Lire Tamara Deutscher, 'Le pouvoir polonais face à l'exigence de démocratisation de la classe ouvrière', Jean-Yves Potel, 'Un projet politique pour la société tout entière', and Ignacio Ramonet, '[La montée d'un contre-pouvoir dans la Pologne en crise](#)', *Le Monde diplomatique*, respectively May 1981, August 1981 and October 1981.

(12) Karol Modzelewski, *Nous avons fait galoper l'histoire. Confessions d'un cavalier usé*, Éditions de la Maison des sciences de l'homme, Paris, 2018.

(۱۳) این موسسه در نیمه اول سال ۱۹۸۹ محل بحث بین اعضای دولت و جنبش مخالفان، از جمله سولیدارنوشچ بود.

(14) Karel Kovanda, 'Les conseils ouvriers tchécoslovaques (1968-1969)', *À l'encontre*, 24 August 2018 (original publication: *Telos*, no 28, Washington University, summer 1976).

(15) 'Chronologie et analyse de Milos Barta sur le "mouvement autogestionnaire"', *À l'encontre*, 20 August 2018. See also Jean-Pierre Faye and Vladimir Fišera, *La Révolution des conseils ouvriers, 1968-1969*, Robert Laffont, Paris, 1978.

(۱۶) یک اتحاد نظامی ساخته شده بین کشورهای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

(17) Jaroslav Šabata, 'Invasion or our own goal', *East European Reporter*, vol 3, no 3, London, autumn 1988.



---

ساماری، کاترین. «سی سال پس از فروپاشی بلوک شرق: به نام آرمان کمونیستی»، ترجمه‌ی هیمن رحیمی و کیوان مهتدی، *دموکراسی رادیکال*، ۱۴۰۰/۰۴/۰۹، دریافت از: <https://radicald.net/agg2>